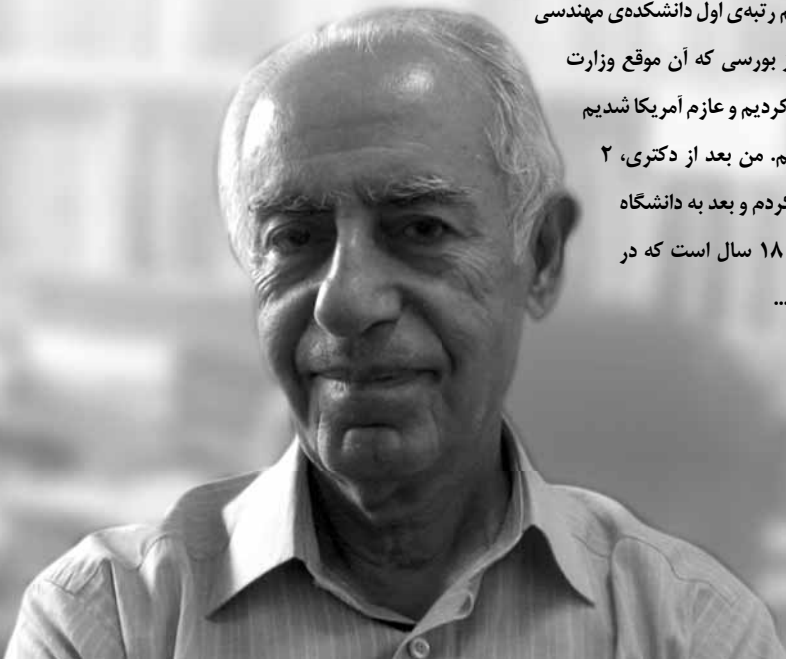


من متولد تهران هستم و در دبستان خاقانی و دبیرستان البرز درس خواندم، در دانشکده فنی هم دوره‌ی مرحوم چمران بودم و ورودی سال ۱۳۳۱ بودیم و سال ۱۳۳۵ از دانشکده فنی فارغ‌التحصیل شدیم. ایشان رتبه اول بودند و بنده هم رتبه‌ی اول دانشکده‌ی مهندسی مکانیک بودم؛ هر دو از بورسی که آن موقع وزارت فرهنگ می‌داد استفاده کردیم و عازم آمریکا شدیم و در آن‌جا دکترا گرفتیم. من بعد از دکتری، ۲ سال در آن‌جا تدریس کردم و بعد به دانشگاه شیراز رفتم و الآن هم ۱۸ سال است که در دانشگاه شریف هستیم....



دکتر مهدی جهادری نژاد

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۶۶

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۳

دانشکده مهندسی مکانیک



● آقای دکتر چه سالی وارد دانشگاه شدید؟ مقداری از سوابق خودتان را بفرمایید.

بنده ۱۸ سال است که در این دانشگاه هستم، قبل از انقلاب در این دانشگاه نبودم و در دانشگاه شیراز بودم. آقای دکتر مجتهدی هم از دبیرستان البرز و هم از دانشکده‌ی فنی بنده را می‌شناختند و بعد از آن که دکترایم را در آمریکا گرفتم، علمی‌رغم پیشنهادی که از دکتر مجتهدی داشتم پیشنهادی هم از دانشگاه شیراز داشتم که بنا به دلایلی دانشگاه شیراز را انتخاب کردم؛ الآن ۱۸ سال است که در دانشگاه شریف هستم و چون قبل از انقلاب در دانشگاه شریف نبودم از جریانات آن روزها اطلاعی ندارم.

من متولد تهران هستم و در دبستان خاقانی و دبیرستان البرز درس خواندم، در دانشکده فنی هم دوره‌ی مرحوم چمران بودم ورودی سال ۱۳۳۱ بودیم و سال ۱۳۳۵ از دانشکده فنی فارغ‌التحصیل شدیم. ایشان رتبه اول بودند و بنده هم رتبه‌ی اول دانشکده‌ی مهندسی مکانیک بودم؛ هر دو از بورسی که آن موقع وزارت فرهنگ می‌داد استفاده کردیم و عازم آمریکا شدیم و در آن‌جا دکترا گرفتیم. من بعد از دکترای، ۲ سال در آن‌جا تدریس کردم و بعد به دانشگاه شیراز رفتم و الآن هم ۱۸ سال است که در دانشگاه شریف هستم. هم‌چنان که عرض کردم خاطراتی از قبل از انقلاب دانشگاه ندارم و دوستانی هستند که عضو هیأت علمی این‌جا بودند و حتماً خاطراتی دارند و این‌ها خوب است که بازگو شود خصوصاً فعالیت‌های سیاسی و روحیه‌ی این‌ها و از خودگذشتگی و خدمت، این‌ها باید تقویت شود. سؤال کردید چطور شد که دانشگاه شریف به این‌جا رسید؟ خوب هر دانشگاهی را معمولاً با توانایی هیأت علمی‌اش می‌سنجند و ساختمان و آزمایشگاه و غیره مهم هست ولی توانایی‌های هیأت علمی‌اش است که باعث می‌شود دانش‌جوی خوب به آن دانشگاه کشیده شود، فارغ‌التحصیل شود، صاحب نام شود و خوب همین هم باعث می‌شود که شهرت دانشگاه بالا برود. به نظر من مرحوم دکتر مجتهدی کارهای اساسی کردند؛ در آن زمان افراد بسیار شایسته استخدام شدند که آن هسته‌ی مرکزی را تشکیل دادند و چون آن‌ها خودشان از کیفیت بالایی برخوردار بودند بعدها هم آدم‌های قوی را استخدام کردند و نهایتاً این‌ها باعث ماندگاری دانشگاه شد، چون این‌ها باعث شد که دانش‌جویان خوبی بیابند این‌جا تحصیل کنند و به دوستانشان نیز تعریف این‌جا را بکنند و این‌ها بین کسان دیگر پخش می‌شد و وقتی کسی در کنکور شرکت می‌کرد طرف می‌پرسید که خوب من کجا بروم؟ دانش‌جویان تعریف این‌جا را می‌کردند و به گوش آن‌ها می‌رسید و آن‌ها هم این‌جا را انتخاب می‌کردند، این شد که این دانشگاه به وجود آمد و ما الآن نمونه این دانشگاه را در رشته‌های مهندسی واقعاً نداریم. نمونه هست و این است که از ۱۰۰ نفر اول ۹۵ نفر به دانشگاه شریف می‌آیند و هم‌چنین المپیادی‌ها؛ این خودش نشان می‌دهد که خوب این‌ها تحقیق کرده‌اند و انتخاب کرده‌اند. نکته خیلی جالب این‌که خیلی از همکاران را من می‌شناسم که در جاهای دیگر هستند و فرزندان‌شان می‌توانند در نزد خودشان درس بخوانند ولی آن‌ها را به این‌جا فرستادند که درس بخوانند؛ چنین نمونه‌هایی



از دانشگاه‌های مختلف هم در تهران و هم در شهرستان‌ها سراغ دارم.

● خاطره‌ای از آن وقت‌ها از دکتر مجتهدی و یا کسان دیگر اگر بفرمایید ممنون می‌شویم.

چیزی که از ایشان می‌توانم بگویم نظم و عشق خاصشان به وطن بود، ایشان عاشق ایران بودند، عاشق بچه‌ها و دانش‌آموزان بودند و این عشق بارزترین مشخصه‌ی ایشان بود. چند وقت پیش مراسمی در لاهیجان برگزار شده بود که برای تجلیل از شخصیت ایشان بود و من آن‌جا گفتم: در دبیرستانی درس خواندم که دکتر مجتهدی رئیسش بود، در دانشگاهی درس خواندم که دکتر مجتهدی استادش بود و در دانشگاهی درس می‌دهم که دکتر مجتهدی مؤسسش بود.

● از رویدادهای انقلاب که خب فرمودید در این‌جا نبودید و در دانشگاه شیراز بودید.



بله زمان انقلاب دانشگاه شیراز بودم و آن‌جا هم تظاهراتی انجام می‌شد ولی به گستردگی تهران نبود. تهران مرکز بود و تظاهرات وسیع بود ولی خب آن‌جا هم تظاهرات بود و ما هم شرکت می‌کردیم. به نظر من انقلاب اسلامی مهم‌ترین رویداد تاریخ ایران بود، در این کشور همیشه انقلاب داشتیم

و تغییر نظام حکومتی را داشتیم ولی به نظر من هیچ کدام عظمت و ارزش انقلاب اسلامی را نداشت که تمام مردم به پا خاستند؛ انقلابات دیگر مثل مشروطیت هم بود ولی خب به گستردگی و اهمیت انقلاب اسلامی نبود که این قدر مردم فداکاری کنند و همه طبقات اجتماع را در برگیرند.

● پرسش بعدی من درباره‌ی فعالیت‌های ورزشی و فوق‌برنامه است و این‌که آیا داشتید یا نه؟

البته خیلی کم، من در دوران دبیرستان فوتبال بازی می‌کردم و الآن هم خیلی کم در فعالیت‌های فوق‌برنامه دانش‌جویان اگر بتوانم شرکت می‌کنم.

● آقای دکتر بنده قبل از این‌که بخواهم خدمت شما برسم با یکی دو تا از دانش‌جویان صحبت می‌کردم و به ایشان عرض کردم که خدمت شما می‌خواهم برسم، دوستان دانش‌جو گفتند که اطلاعات خوبی از استاد می‌توانی بگیری و در مورد کلاس‌های شما مقداری صحبت کردند که راجع



مهدی بهادری نژاد

به عشق، آنترپوی و این قبیل چیزها بود.

بله بنده از همان اوایل تدریس در دانشگاه همیشه در کلاس‌هایم صحبت از خدا می‌کردم البته در آمریکا که خیر، چون آن‌ها می‌گویند که ما آمدیم یک سری چیزهایی مثلاً راجع به مکانیک یاد بگیریم و برویم، اگر بخواهیم راجع به خدا حرف بشنویم می‌رویم کلیسا، آن‌جا از این حرف‌ها نمی‌شد زد. بعدها که در ایران درس می‌دادم در تمامی کلاس‌ها این مباحث را مطرح می‌کردم و یادم می‌آید تنها در یک کلاس بود که یکی از دانش‌جویان خیلی محترمانه گفت: استاد بهتر نیست به مباحث درس بپردازیم؟ تقریباً تمام کلاس به این دانش‌جو اعتراض کردند. خلاصه این‌که دانش‌جویان همیشه استقبال می‌کردند و از ۱۲،۱۰ سال پیش سعی کردم این‌ها را جمع کنم و به صورت یک سخنرانی در بیابوم و اسم آن را هم عشق و آنترپوی و راه زندگی گذاشتم.



تقدیر از دکتر بهادری نژاد در مراسم چهلمین سال تاسیس دانشگاه

آنترپوی خاصیتی است که در ترمودینامیک به آن اشاره می‌شود و در سیستم ترمودینامیک معرف بی‌نظمی، اصطکاک و اغتشاش است. البته اولین بار من نیستم که درباره آنترپوی انسان صحبت می‌کنم پنجاه سال پیش مرحوم مهندس بازرگان کتابی نوشتند که راجع به ترمودینامیک انسان بود و درباره‌ی انسان و عشق و پرستش بحث کردند و ایشان آن‌جا کلمه آنترپوی را

مطرح کردند. من این مطالب را یک بار در سال و بعضی مواقع دوبار در سال به صورت سخنرانی ارائه می‌دهم و هدف از شناخت آنترپوی، بیشتر بحث شناخت راه زندگی است. با این موضوع شروع می‌کنم که ما در دانشگاه‌ها چگونه مرفه زندگی کردن را یاد می‌گیریم و نه تنها ما که همه جا، بالاخره دانش‌جو حرفه‌ای یاد می‌گیرد و با معلوماتی که کسب کرده، می‌آید بیرون کار می‌کند و کسب درآمد می‌کند و بالاخره مرفه‌تر زندگی می‌کند. حال سؤال این‌جاست که چگونه زیستن را باید کجا یاد بگیریم؟ وظیفه دانش‌جو این است که برود و این راه را جستجو کند و وظیفه دانشگاه این است که باید فرصت این جستجوگری را برای دانش‌جو فراهم کند؛ این فرصت همین است که این دانشگاه آمده این سالن را در اختیار ما گذاشته، این میکروفن را گذاشته و من هم به عنوان استاد دانشگاه در خدمت شما هستم. همیشه قبل از سخنرانی‌ها می‌گویم که ممکن است با قسمتی و یا کل این مباحث مخالف باشید، این اصلاً اشکالی ندارد و من انتظار ندارم که دانش‌جویان موافق این‌ها باشند ولی انتظار این را دارم که روی این موضوع فکر کنند، این‌که یک نفر به دنیا می‌آید و بزرگ می‌شود، چقدر خوراک دارد؟ چقدر پوشاک دارد و همه این‌ها را فراهم می‌کند که چه کار کند؟ دنبال چیست؟



● به نظر حضرت عالی دنبال چیست؟

به عقیده‌ی من انسان دنبال شاد زیستن است، معتقدم انسان خلق شده است که شاد باشد. هدف را همان طور که شما اشاره کردید در اسلام تکامل است، تکامل هم یعنی بالا رفتن درجه آگاهی انسان تا آن حد که درک کند جز یک حقیقت که خداست هیچ چیز دیگری نیست و هر چه که هست همه تجلیات اوست که ما می‌بینیم یا از طریق حواس درک می‌کنیم یا به قول عرفا از طریق دل بدان نائل می‌شویم. من معتقدم هر چه آگاهی انسان بالاتر برود شادتر است و برای من غیر قابل تصور است که کسی آگاهی‌اش بالا باشد و این حقیقت را درک کرده باشد و ناشاد باشد. چون وقتی جز خدا چیزی نبیند دلیلی هم ندارد که ناشاد باشد و اتفاقاً فرمول هم دادیم.

$H=h+CA$ است. Happiness شادی یا H و Awareness معرف آگاهی یا A و اینگونه بگویم که ما زنده هستیم تا شاد باشیم و حالا باید برگردیم ببینیم چگونه می‌خواهیم شاد باشیم. جالب است توجه کنیم که تمام مردم دنیا دنبال شادی هستند و یک حداقلی برای غذا و مسکن و لباس لازم دارند؛ قاطبه‌ی مردم دنیا عوامل دیگری مثل ثروت، قدرت و شهرت را عوامل شاد بودن می‌دانند و ما می‌دانیم که این طور نیست و قدرتمندترین مردان، شادترین نیستند و یا بالاتر رفتن ثروت شادی نمی‌آورد، عکس این هم البته صحیح نیست که هر کس فقیرتر باشد شادتر است، نه چون اساساً این‌ها با هم ارتباطی ندارند پس اگر ثروت، قدرت و شهرت شادی نمی‌دهد چه چیزی شادی می‌دهد؟ این مبنای کتابی است که نوشته‌ام، به نام شادی و زندگی، که در آن جا فرمولی ارائه داده‌ام.

$H=J-F-E$

که J معرف عواملی است که مستقیماً به شادی انسان کمک می‌کند، F معرف عوامل جسمانی است که از شادی کم می‌کند مثل گرسنگی، سوء تغذیه، درد و بیماری و E معرف عوامل احساسی است که از شادی کم می‌کند مثل حسادت و بدبینی و در عوض J معرف عواملی است که مستقیماً به شادی کمک می‌کند مثل عشق، محبت، خدمت‌گزاری کردن، امید به آینده داشتن، خیرخواه دیگران بودن، خوش‌بین بودن، سیاست‌گزاری کردن و احساس پیشرفت کردن. اتفاقاً به این‌ها عدد هم دادیم که کمیت‌پذیرشان بکنیم، من می‌توانم طبق این فرمول خودم را هر شب ارزیابی کنم و نمره بدهم؛ پس بدین ترتیب نمره‌های یک ماه در کنار هم که قرار می‌گیرند می‌بینم که نمره شادی من کم است پس باید ببینم ایراد کار کجاست، به طور مثال شاید توقع من بالاست یا حسادتم بالاست و حالا باید ببینم این‌ها را حل کنم، پس شروع می‌کنم روی خودم کار کردن و چیزی که در این کتاب پیشنهاد می‌کنم این است که حالا ببینیم ارزش‌هایی که این رذایل را کم می‌کنند در خود پرورش دهیم مثلاً توکل به خداوند. کتاب دیگری هم به نام دانشگاه زندگی دارم که هر دوی این‌ها را من در آمریکا نوشتم و به زبان انگلیسی در آن جا چاپ شدند و بعد به زبان اسپانیایی و فارسی هم ترجمه شدند. چند وقت



مهدی بجا درمی نژاد

پیش یک خانمی از رومانی تماس گرفت می خواست که کتابها را ترجمه کند؛ البته نسخه‌ی فارسی کتابها غنی تر است به خاطر این که از اشعار و غیره هم استفاده کرده‌ام.

پس ما برای شاد زیستن روی زمین هستیم و روش شاد زیستن هم به نظر من محبت ورزیدن بی توقع و خدمت کردن بی توقع است، ارایه خدمتی است که می توانیم بکنیم ولی بدون ریا و توقع و هم چنین حذف ردایب اخلاقی است و حذف ردایب اخلاقی یعنی پیشه کردن تقوی.

● ارتباطتان با هم دوره‌ای هایتان و با دانش جویانانتان چگونه است؟

هم دوره‌ای‌های من که خب برای زمان دانشکده فنی است و گاهی اوقات اتفاقی شاید همدیگر را ببینیم ولی برنامه خاصی نداریم و ارتباطم با دانش جویان هم خیلی صمیمانه است. نکته‌ای که شاید قابل گفتن باشد این است که بهترین دوستان من همیشه دانش جویان سابقم بوده‌اند. کتاب‌هایی می نویسند درباره آیین دوست‌یابی و از این قبیل چیزها، به عقیده‌ی من بهترین آیین دوست‌یابی تدریس در دانشگاه است چون آدم در این کار می تواند دوستان خیلی خوب پیدا کند. زمانی که دانش جویان دارند درس می خوانند محبت دارند ولی وقتی که فارغ التحصیل می شوند و می روند یک حالت ویژه تری دارند و واقعاً لطف دارند. من در آمریکا و کانادا هم خیلی درس دادم ولی هیچ کس را نمی شناسم و به قول خودشان سرویس گرفتند و رفتند. به عقیده‌ی من یکی از ویژگی‌های ایرانی‌ها و شرقی‌ها صفاست که از بزرگ‌ترین امتیازات آن‌هاست؛ در خانه ما رونق اگر نیست صفا هست، آن‌جا که صفا هست در آن نور خدا هست، واقعاً همین طور است و این صفا خیلی ارزش دارد و صفا و صمیمیتی که این‌جا در بین دانش جویان است آن‌جا نیست، لااقل من ندیدم.

● بالاخره شما خودتان استاد، مصفا هستید و یک هم چنین محیطی را فراهم می کنید که دانش جویان هم اینگونه می شوند.

حال من از ارتباط دیگر اساتید با دانش جویان خبر ندارم ولی تابستان که کلاس نداریم واقعاً دلم برای دانش جویان تنگ می شود و برایم خیلی سخت است؛ این از لطف خداست که آدم جایی کار نکند که دانش جویان به او این قدر محبت بورزند.

شهید دکتر چمران به روایت دکتر بهادری نژاد

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، سیدهای خاتمی تاریخ مصاحبه: ۸۵/۹/۸

● آقای دکتر در مورد نحوه‌ی آشنایی تان با شهید دکتر مصطفی چمران توضیح دهید.

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده با آقای شهید دکتر مصطفی چمران در دبیرستان البرز آشنا شدم ایشان از دبیرستان دارالفنون به البرز آمده بود، من از دبیرستان خاقانی به البرز آمدم و با هم در یک کلاس بودیم، همان‌جا هم با هم آشنایی پیدا کردیم. بعد فرصتی بود چون منزل ما تقریباً در یک مسیر بود، منزل ما چهارراه حسن‌آباد بود منزل ایشان سر پولک بود به این ترتیب پیاده از محل دبیرستان البرز تا چهارراه حسن‌آباد با هم روزی دو بار، یکی ظهرها که برای ناهار منزل می‌رفتیم و یکی عصرها که از دبیرستان برمی‌گشتیم با هم صحبت می‌کردیم و من واقعاً از وجود ایشان استفاده می‌کردم و لذت می‌بردم. بعد که هر دو در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران قبول شدیم سال ۱۳۳۱ بود، آن‌جا تحصیل‌مان را شروع کردیم و تقریباً تمام مدت با هم بودیم یعنی کلاس‌های‌مان تا آن جایی که مشترک بود پهلوی هم می‌نشستیم؛ بعد دانشگاه که رفتیم هر دو نفرمان توانستیم دوچرخه بخریم و با دوچرخه، مسیر از دانشگاه تا منزل را با هم صحبت می‌کردیم.

● آقای دکتر معذرت می‌خواهم چون دوران نوجوانی، دوران دبیرستان یک دوران خاصی است من می‌خواهم ببینم شخصیت دکتر چمران که یک قسمت آن حالا ساخته همان روزها است؛ ویژگی‌های شخصیتی ایشان در همان دوران که نشانه‌هایش بعدها در آن شخصیت بروز و ظهور پیدا می‌کند، چه چیزهایی بود این که با هم هم‌قدم و هم‌مسیر بودید؛ لطفاً در این خصوص صحبت بفرمایید.

بله از همان زمانی که من با ایشان آشنا شدم که حالا آن موقع ۱۷، ۱۸ ساله بودیم، زمانی بود که توده‌ای‌ها و حزب کمونیست در ایران خیلی سر و صدا می‌کردند، خیلی طرفدار داشتند و خیلی کمونیست‌ها تبلیغ می‌کردند، توده‌ای‌ها تبلیغ می‌کردند، حرف‌هایی هم که می‌زدند به نظر خیلی جالب می‌آمد؛ عدالت اجتماعی، از بین بردن فقر، حرف‌ها و صحبت‌های جالبی می‌کردند و خیلی هم سعی می‌کردند که در حقیقت از بین جوان‌ها، دانش‌جویان و دانش‌آموزان عضوگیری بکنند و تقریباً در دبیرستان البرز هر هفته یک ماجرای راه می‌انداختند. چون یک عده‌ای هم در همان

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد



زمان بودند که پان‌ایرانیست بودند، درست نقطه مقابل توده‌ای‌ها و این‌ها مخصوصاً درگیری ایجاد می‌کردند تا کتک بخورند و یک عده‌ای از دانش‌آموزانی که واقعاً بی‌طرف بودند، دلشان برای این‌ها بسوزد

و به سمت این‌ها جلب بشوند؛ بعد آن وقت با این‌ها صحبت بکنند و این‌ها را جذب بکنند به طوری که در طول سال تحصیلی مثلاً سال آخر دبیرستان که ما بودیم کلاس ششم دیدیم که یک عده‌ای از همان اول سال علاقه‌مند بودند یعنی آدم‌های بی‌طرفی بودند ولی آخر سال طرفدار این‌ها شده بودند و خیلی سفت و سخت، به خاطر این‌که دیدند این‌ها کتک می‌خورند دلشان برای آن‌ها می‌سوخت و جذبشان می‌شدند. مرحوم شهید چمران کسی بود که می‌توانست با این‌ها بحث خیلی منطقی داشته باشد، با توده‌ای‌ها بحث منطقی داشته باشد؛ ایشان در حالی که سن‌اش هم پایین بود ولی واقعاً از همان اول یک عارف بود یعنی یک آشنایی خیلی عمیقی در ارتباط با اسلام داشت، در ارتباط با عرفان داشت.

● یک نکته‌ای را می‌خواستم بپرسم، یک جنبه سیاسی را داشتید می‌فرمودید که حالا باز ادامه می‌دهید، این رگه‌های مذهبی هم که در ایشان بود و حالا بعدها به شکل عرفان و این‌ها ادامه پیدا کرد می‌خواستم راجع به این جنبه‌ها هم صحبت بفرمایید.

از همان اول که من با ایشان آشنا شدم علاقه‌ی مذهبی و بعد عرفانی و معنوی را داشتند حالا از چه موقع در ایشان به وجود آمده آن را نمی‌دانم، حتماً از بچگی بوده و خیلی علاقه‌مند بودند که در بحث‌های مذهبی شرکت کنند یا مثلاً اگر یک فرد روحانی یک جایی منبر می‌رفت و بحث‌های عرفانی می‌کرد ایشان حتماً می‌رفت پای منبرش می‌نشست، گوش می‌کرد و استفاده می‌کرد به طوری که یکی دو بار من را هم دعوت کرد که فلان جا مثلاً آقای فلان صحبت می‌کند تو هم دوست داری بیا، من هم با ایشان می‌رفتم.

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

● خاطر تان هست یک موردش را مثال بزنید؟

الآن خاطرم نیست، چیزی که یادم می‌آید در مدرسه مروی تهران بود، یک آقای صحبت می‌کرد که گفته‌هایش برایم جالب بود، نو بود ولی برای شهید چمران حتماً نو نبود، چون ایشان این مطالب و یا مطالبی شبیه این‌ها را حتماً قبلاً شنیده بودند. یکی از خاطرات دوره‌ی دبیرستانمان شرکت من در انجمن اسلامی دانش‌جویان بود؛ آن موقع ما دانش‌آموز بودیم ولی انجمن اسلامی دانش‌جویان به همت آقای مهندس بازرگان تشکیل شده بود. آقای مهندس بازرگان استاد دانشکده فنی بودند و بیشتر اعضای انجمن هم دانش‌جویان دانشکده فنی بودند، یادم می‌آید آن جلسه‌ای که من شرکت



کردم در دبستانی بود به نام دبستان نظامی که آن موقع روبروی مسجد مجد بود، در خیابان امام حالا و آن موقع خیابان سپه بود، نزدیک چهارراه حسن‌آباد مسجدی بود به نام مسجد مجد، تقریباً روبروی آن یک دبستانی بود به اسم دبستان نظامی که اولین بار جلسه‌ای که من شرکت کردم آن جلسه‌ی انجمن اسلامی دانش‌جویان در آن مدرسه در یکی از کلاس‌های درس برگزار شد و اتفاقاً برادر بزرگ‌تر ایشان عباس چمران هم حضور داشت که آن موقع عباس چمران دانش‌جوی سال اول دانشکده‌ی فنی بود و ما هنوز دبیرستان بودیم؛ بعد ایشان برادرش را هم معرفی کرد و گفت که او برادر من هست. البته خب عباس چمران با مصطفی چمران چهار سال اختلاف سنی داشتند

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

ولی عباس چمران کار می‌کرد یعنی کارمند وزارت پست و تلگراف بود، منتها دو سه روز مرخصی می‌گرفت که به درسش هم بپردازد آن‌جا با عباس چمران هم آشنا شدم. بعد که ما دانشکده فنی رفتیم، خب عباس چمران همیشه یک سال از ما جلوتر بود و بحث‌هایی که آن زمان می‌شد هنوز قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود که بحث‌ها بین توده‌ای‌ها، کمونیست‌ها (پان ایرانیست‌ها) و علیون بود.

● زمان نخست‌وزیری مصدق بود یعنی بین سال‌های ۲۹ تا ۳۲؟

بله، زمان نخست‌وزیری مرحوم دکتر مصدق بود. خیلی وقت‌ها بحث‌هایی بین گروه‌های مختلف دانش‌جویی در می‌گرفت و بحث‌های سیاسی بود، خب مرحوم چمران می‌ایستاد گوش می‌کرد و بعدش اظهار نظر می‌کرد و واقعاً اظهار نظرش بسیار ارزنده و جالب بود که می‌توانست حرف آخر را بزند یا نقطه نظرهای خودش را به لحاظ دینی، مذهبی و عرفانی بیان بکند و این خیلی ارزنده بود. این‌ها از خاطرات دوران دانشکده فنی است که بیشترین تماسش با ما بود، چون چهار سال با هم آن‌جا بودیم. این بود که واقعاً ایشان فرد محبوبی بود، بچه‌ها همه دوستش داشتند، یادم می‌آید یکی از هم‌کلاسی‌های ما به نام آقای تیموری از ماها مسن‌تر بود او هم کارمند دولت بود و مثل این که در دانشکده‌ی راه‌آهن کار می‌کرد ولی او هم می‌آمد درس می‌خواند و بعد مهندس شد اما یک چیزی در حدود ده سال مسن‌تر بود. از تمام دانش‌جویان دانشکده‌ی فنی یک نظرخواهی کرد که بهترین دوستان را معرفی کنید و آمار گرفته بود، جالب بود که مرحوم مصطفی چمران به عنوان بهترین دوست انتخاب شدند در حالی که ما دانش‌جوی سال دوم بودیم و خب دانش‌جویان سال بالاتر ایشان را نمی‌شناختند، دانش‌جویان بعد از ما هم این قدر ایشان را نمی‌شناختند ولی دانش‌جویان هم‌کلاس ما همه با ایشان آشنا بودند همین بحث‌ها و صحبت‌ها و برخورد بسیار صمیمی و محبت‌آمیزی که با دانش‌جویان داشت باعث شد که افراد ایشان را به عنوان بهترین دوست خودشان معرفی کنند و واقعاً بهترین دوست هم بود؛ برای همه بهترین دوست بود یعنی اگر می‌توانست به کسی کمک بکند هیچ وقت مضایقه نمی‌کرد و همیشه با محبت بود خیلی با محبت و صفا و صمیمیت با افراد برخورد می‌کرد و همین خصوصیت بارز چمران بود. در دانشکده فنی از لحاظ درسی بسیار خوب بود، با هم هم‌کلاس بودیم منتها من مهندسی مکانیک می‌خواندم

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

و ایشان مهندسی برق بود و زمان ما رشته‌هایی مثل مهندسی راه و ساختمان بود، مهندسی نفت بود، ایشان بهترین معدل را بین تمام دانش‌جویان شاگرد اول دانشکده فنی داشت، در زمان فارغ‌التحصیلی با شاگرد اول‌های دیگر خیلی معدلش تفاوت داشت یعنی اقلماً یکی دو نمره‌ای از بقیه بالاتر بود. سطح نمرات استادان دانشکده فنی هم پایین بود یعنی مثلاً اگر کسی از مهندسی ریاضی معدل پانزده می‌گرفت دیگر شاهکار کرده بود، از بیست و نوزده و این حرف‌ها خبری نبود، خیلی کم. البته خب بعضی‌ها خیلی این‌جور نبودند به طوری که برادر ایشان عباس چمران در درس ترمودینامیک با آقای مهندس بازرگان نمره ۲۱/۵ گرفت و این سر و صدا راه انداخت که چه طوری می‌شود از ۲۰، ۲۱/۵ بگیرند. روش به این ترتیب بود که مرحوم مهندس بازرگان درس که می‌داد انتظار داشت بچه‌ها یک جزوه خوب تهیه بکنند، جزوه‌ها را می‌دید و به آن جزوه نمره ۲ می‌داد؛ ۲ نمره به آن اختصاص می‌داد و ۱۸ هم که نمره درشش بود. مرحوم عباس چمران به قدری جزوه‌اش را قشنگ، خوش‌خط، مرتب و منظم تهیه کرده بود که مهندس بازرگان به جای این که به او ۲ بدهد از ۲ به او ۵ داد، بعد درشش هم ۱۶/۵ شده بود و جمعی ۲۱/۵ شد. من یادم هست نوبت ما که رسید خب مرحوم عباس چمران را همه می‌شناختند، به خاطر این نمره به خصوص ۲۱/۵ که در تمام دانشکده صدا کرد که چه طور یک نفر می‌تواند از ۲۰ بیشتر بگیرد، همه نمره‌ها پایین بود ۱۵، ۱۶ و این‌ها. بعد نوبت ما که رسید من و مرحوم مصطفی چمران هم با مهندس بازرگان درس ترمودینامیک داشتیم، ایشان امتحانش دو قسمت بود یکی امتحان کتبی و یکی امتحان شفاهی. من یادم هست در امتحان شفاهی من و مصطفی با هم بودیم، دو نفر دو نفر صدا می‌کرد تا از بچه‌ها امتحان بگیرد بعد به مصطفی گفت من به تو هم باید بیش از ۲۰ بدهم ولی چه فایده دارد بیشتر از ۲۰ که نمی‌شود رد کرد به تو همان ۲۰ را می‌دهم؛ یادش بود که سال قبل به برادرش ۲۱/۵ داده بود گفت: من به تو هم بیش از ۲۰ می‌دهم چون مرحوم مصطفی چمران هم خطش خیلی خوب بود، خیلی مرتب، منظم، خیلی هنرمند بود، به لحاظ نقاشی به لحاظ خط؛ این خاطرات دانشکده فنی که خب با هم درس می‌خواندیم، فرصتهایی بود که در جلسات انجمن اسلامی دانش‌جویان شرکت بکنیم و تقریباً مرتب در جلسات انجمن شرکت می‌کردیم معمولاً هفته‌ای یک جلسه داشتند؛ قبل از کودتای ۲۸ مرداد جلساتمان بیشتر بود، بعدش یک مقدار

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

ممانعت ایجاد شد بعد دو مرتبه شروع شد منتهی دیگر هفته‌ای یک بار نبود، تقریباً ماهی یک بار یا هر چند ماه یک بار یک نفر سخنرانی می‌کرد. ولی در زمان‌های مختلف به مناسبت‌های مختلف دانش‌جویان دور هم جمع می‌شدند و آقای مهندس بازرگان سخنرانی می‌کردند که آن جلسات خیلی شرکت‌کننده داشت، یعنی سخنرانی‌های‌شان همیشه طرفدار داشت و بچه‌ها همیشه دوست داشتند صحبت‌هایشان را بشنوند. بعد که از دانشکده فنی فارغ‌التحصیل شدم در شهریور ۱۳۳۵ آقای مهندس بازرگان از من دعوت کردند که با ایشان همکاری بکنم و یک شرکتی داشتند به نام شرکت یاد. داستانش هم به این ترتیب بود که سال قبلش استادان دانشگاه که بر علیه رژیم فعالیت می‌کردند خب این‌ها را آقای مهندس بازرگان چندین بار زندان کرد، اخراج کرد، منفصل خدمت‌شان کرد؛ آن موقع اگر اشتباه نکنم دکتر اقبال بود البته اقبال کاری نداشت، تصمیمی بود که شاه می‌گرفت. در آن زمان مثل این که دکتر اقبال رئیس دانشگاه بود اقبال آن زمانی که ما داشتیم فارغ‌التحصیل می‌شدیم اقبال رئیس دانشگاه بود، در حالی که دوازده نفر این‌ها بازنشست شدند یا منفصل خدمت شدند و مهندس بازرگان به آن‌ها گفت دور هم جمع شویم یک شرکت درست کنیم منتها یازده نفرشان آمدند، حالا نمی‌دانم یاد هم زیاد علاقه‌مند نبود یک شرکت اقتصادی باشد، یاد معرف یازده نفر استاد دانشگاه بود. با یازده نفر استاد دانشگاه شرکت یاد درست شد که خیابان استانبول مقابل مسجد هدایت یک دفتری گرفتند که آن‌جا کارهای مهندسی می‌کردند، تسهیلات ساختمانی و کارهای دیگر. خب من رشته‌ام مهندسی مکانیک بود، مهندس بازرگان هم استاد بود و به او واقعاً ارادت داشتم یکی از بهترین استادانم بود، از اساتید خوب دانشکده فنی بود، بسیار منظم، مرتب، بسیار خوب تدریس می‌کرد، وقتی که از من دعوت کرد که با ایشان همکاری کنم خب برای من یک افتخار بود که با مهندس بازرگان همکاری کنم. روز اول مهر سال ۳۵ همکاری‌ام را در شرکت یاد با ایشان شروع کردم، بعداً آقای مصطفی چمران هم ملحق شد به شرکت یاد به طوری که هر دو تایی‌مان در شرکت یاد کار می‌کردیم. بعد حدود یک سال و نیمه، دو سال طول کشید که برنامه‌ی سفرمان به خارج، بورس تحصیلی‌مان درست شد و ما هم از این بورس تحصیلی استفاده کردیم و با هم به آمریکا اعزام شدیم. آن موقع هم ما وزارت فرهنگ داشتیم دانش‌جویان زیر نظر وزارت فرهنگ بودند. بورس وزارت فرهنگ به ما تعلق گرفت

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

منتها آن زمان آن‌هایی که رشته‌های مهندسی بودند را به آمریکا اعزام می‌کردند و مثلاً آن‌هایی که رشته‌های علوم بودند به انگلستان. ما رشته‌مان مهندسی بود و به آمریکا اعزام شدیم ولی در آمریکا در یک دانشگاه نبودیم، ایشان رفتند به ایالت تگزاس، برادر بزرگ‌ترشان عباس چمران هم سال قبل از ما از همین بورس تحصیلی استفاده کرد، ایشان هم شاگرد اول شد ایشان تگزاس بود، مصطفی هم رفت تگزاس؛ من رفتم دانشگاه ویسکانسین. با هم از این‌جا رفتیم در مسیرمان رسیدیم آلمان و دو شب آن‌جا توقف داشتیم بعد هم رفتیم نیویورک و چند روز آن‌جا بودیم سپس به شیکاگو رفتیم و در آن‌جا از هم جدا شدیم ایشان رفت تگزاس و من هم رفتم دانشگاه ویسکانسین، ولی با هم در تماس مکاتباتی بودیم. آن موقع‌ها رسم بود و خیلی ارزان‌تر بود که کارت پستال بفرستیم، تبر خیلی کمی می‌خواست تقریباً هفته‌ای یک کارت پستال مبادله می‌کردیم؛ متأسفانه این کارت‌ها را من نگه نداشتم.

● در مکاتباتان به غیر از احوالات شخصی چیزهای دیگر هم نوشته می‌شد؟

بله بحث سیاسی هم می‌شد. ایشان از دانشگاه تگزاس فوق لیسانسش را گرفت رفت دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، من هم از دانشگاه ویسکانسین که فوق لیسانسم را گرفتم رفتم یک دانشگاه دیگر به نام ایلی‌نویز منتها دیگر از هم دور بودیم، چون سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۱) ایشان در همان برکلی ازدواج کردند. سال ۴۰ ازدواج کردند چون سال ۴۱ که من رفتم ایشان را دیدم در آن زمان یک دختر کوچکی به نام روشن داشتند، آن موقع داشت دکترایش را تمام می‌کرد من هم دانش‌جوی دکترا بودم ایشان هم دانش‌جوی دکتری بودند و از من زودتر تمام کردند. خیلی خوب درس خواندند، پایان‌نامه خوب، نمره خوب و تحقیق خیلی خوب و جاهای مختلف بعد از این‌که دکترایش را می‌گیرد از دانشگاه‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات می‌آیند مصاحبه می‌کنند تا بهترین‌ها را استخدام بکنند، ایشان از چند جا پیشنهاد کار داشت؛ یکی از دانشگاه‌های جنوب آمریکا بود حالا اسمش خاطر من نیست به ایشان پیشنهاد کرده بود که استاد تمام شود، یعنی دانشگاه‌ها می‌توانند برای این‌که کسی را جلب کنند، رئیس دانشگاه این اختیار را دارد که به کسی استاد تمامی بدهد. این‌جا معمولاً ما با استادیار شروع می‌کنیم و باید چند سال بماند بعد دانشیار بشود، بعد چند سال

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

بماند استاد بشود. آن‌جا هم به خاطر این که ایشان را جذب کنند و حقوق بیشتری به ایشان بدهند به ایشان استاد تمام پیشنهاد کردند منتها ایشان با استاد راهنمای تزش مشورت کرد و استاد راهنمای تزش به او گفت که تو هر جا می‌توانی وارد دانشگاه بشوی. یک پیشنهاد کار هم از یک laboratory داشت یک مرکز تحقیقاتی در جنوب شرق آمریکا هست به نام بل، مؤسسه‌ی بل که در زمینه‌ی تلفن و communication و این‌ها در حقیقت تحقیق می‌کنند از آن‌جا هم یک پیشنهاد کار داشت و آن‌جا را انتخاب کرد، از کالیفرنیا که جنوب غرب آمریکا هست رفت شمال شرق آمریکا در نیوجرسی و من سال آخر دکترایم که بودم رفتم آن‌جا یک برنامه‌ای بود ایشان را دیدم و در یک جلسه سیاسی کنفرانسی بود که آن‌هایی که مخالف رژیم شاه بودند جلسه داشتند؛ حالا همه‌شان مذهبی نبودند، ملی بودند و غیره، ولی آن چیزی که آن‌ها را جمع کرده بود آن وجه مشترک مخالفت با رژیم شاه بود؛ کنفدراسیون نبود، بیشترشان ملی بودند، ملی‌گراها بودند ولی خب مذهبی هم در آن‌ها بود آن‌جا بحث بود و صحبت و این‌ها خیلی جالب بود در حالی که جلسه خیلی



بزرگی بود صحبت خیلی زیاد می‌شد، چمران در تمام مدت ساکت بود و گوش می‌کرد، آخر نظر خودش را داد و این نظر واقعاً ساعد بود، خوب می‌توانست تجزیه و تحلیل بکند، خوب فکر بکند و افراد را قانع بکند که خب حالا چه کار باید بکنیم. در همان Bell laboratories که بود بیشتر وقتش صرف فعالیت‌های سیاسی بر علیه رژیم سلطنتی می‌شد و دیگر نتوانست در Bell laboratories بماند، برگشت و دوباره به همان کالیفرنیا رفت.

من دو مرتبه ایشان را در شیکاگو دیدم چون یک برادر دیگرشان در شیکاگو کار می‌کرد به نام

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری‌نژاد

مرتضی چمران. ایشان را دیدم و ایشان برگشت به کالیفرنیا، در برکلی بود آن‌جا کار می‌کرد منتها کار دانشگاهی دیگر نداشت یعنی عضو هیأت علمی دانشگاه کالیفرنیا نبود ولی در همان شهر برکلی کار می‌کرد. آقای دکتر سعید سهراب‌پور رئیس دانشگاه ما آن زمان، زمان دانش‌جویی دکتر سهراب‌پور در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود که مرحوم دکتر چمران هم آن‌جا بودند و کار می‌کردند. به هر حال من بعد از دکترایم، دو سال تدریس کردم و برگشتم شیراز، دیگر ما با هم مکاتبه نداشتیم، متأسفانه به خاطر جریان‌های سیاسی مکاتبه نداشتیم از دوران نوجوانی این اولین بار بود که تماسمان قطع شد، من که به ایران آمده بودم، شیراز که بودم دیگر نمی‌شد تلفن که نمی‌شد کرد. آن موقع تماس مکاتباتی نداشتیم تا این‌که من برای فرصت مطالعاتی به آمریکا رفتم سال ۱۳۵۰ بود، آن موقع مرحوم مصطفی چمران هنوز در کالیفرنیا بود که با ایشان تماس گرفتم اتفاقاً آن موقع بود که می‌خواست به لبنان برود یعنی ایشان در سال ۱۳۵۱ آن جوری که در خاطرم هست با خانواده‌اش رفت لبنان، آن موقع چهار تا بچه داشت، یک دختر و سه تا پسر. آشنایی من با دکتر سهراب‌پور خودمان در یک جلسه‌ای بود که دکتر چمران با دوستان دیگر ترتیب داده بود که من هم آن‌جا به عنوان به اصطلاح Visitor در جلسه بودم به هر حال آن‌جا با دکتر سعید سهراب‌پور آشنا شدم و مرحوم دکتر قندی، ایشان هم دانش‌جوی دکتری بودند، آن‌جا با هم آشنا شدیم و بعد مرحوم چمران دیگر رفتند به بیروت، رفتند لبنان، یعنی همان فعالیتی که در لبنان داشتند و باز هم تماس مکاتباتی‌مان تقریباً قطع شد. تقریباً قبل از این‌که فرصت مطالعاتی بروم یکی دو سال آمریکا تدریس می‌کردم سال ۱۳۴۳ دکترایم را گرفتم و تا سال ۱۳۴۵ در آمریکا تدریس می‌کردم در این فاصله که آمریکا بودم با ایشان تماس داشتم، ایشان را یا از طریق مکاتبه یا از طریق ملاقات حضوری می‌دیدم. بعد که من آمدم شیراز سال ۴۵ دیگر تماس ما قطع شد و تقریباً تا سال ۵۰ که برای فرصت مطالعاتی به آمریکا رفتم با ایشان تماسی نداشتیم.

● روحیاتشان در آن‌جا چه طور بود؟

خیلی خوب بود یعنی تقریباً تمام هم و غمش و وقتش صرف مبارزات سیاسی با شاه و رژیم شاه می‌شد در دانشگاه هم توانسته بود بچه‌های مسلمان و ملی را جمع بکند.

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

● آن موقع دیگر بورس نبود؟

نه، دیگر آن موقع ایشان بورس نداشت، یعنی درشش تمام شده بود و کار می‌کرد منتها خیلی معتقد بود که آدم وقتی که صرف می‌کند مفید باشد و به نظر من این نکته خیلی مهمی در زندگی است. بعد هم تشخیص داد بهترین کاری که می‌تواند بکند آن هست و بعد رفت لبنان که جریان لبنان را خوب می‌دانید، در آن‌جا مدرسه حرفه‌ای درست کرد و آن‌جا کار می‌کرد، بعد هم که خب پیروزی انقلاب و به ایران آمد. یک نکته‌ای که مهم است و من خیلی جاها در این زمینه بحث کردم این هست که ما در پیشگاه خداوند مسؤول هستیم که در هر زمان و مکان نه تنها کار خوب بکنیم بلکه بهترین کاری که می‌توانیم بکنیم؛ نمونه‌های خیلی بارزش امامان ما هستند در زندگی‌شان در آن زمان، بهترین کاری که می‌توانستند بکنند کردند به عنوان یک مثال خیلی ساده حضرت امام حسن (ع) با معاویه صلح کردند و برادر ایشان حضرت امام حسین (ع) با یزید جنگید، نمی‌شود گفت که ایشان اشتباه کرده نه حضرت امام حسن تشخیص دادند که در آن زمان بهترین کار آن است، حضرت امام حسین هم تشخیص دادند که در آن زمان بهترین کار آن است؛ می‌توانستند هر دو نفرشان کار دیگری بکنند ولی تشخیص دادند که بهترین کار آن است. حالا آن‌ها امامان ما بودند ولی بزرگانی که ما با آن‌ها آشنایی داشتیم مثل شهید چمران و مرحوم شریعتی آن‌ها هم تشخیص دادند که بهترین کاری که می‌توانند بکنند چه هست و آن کار را کردند. حالا مرحوم شهید چمران رشته‌اش مهندسی برق بود ایشان می‌توانست هر دانشگاهی برود تدریس بکند، می‌توانست هر آزمایشگاه تحقیقاتی برود آن‌جا تحقیق بکند و یقیناً موفق هم بشود خیلی هم موفق بشود چون واقعاً از نظر تحصیلات و معلومات خیلی خوب بود و همان‌طور که گفتم دانشگاه‌ها برای این‌که استخدامش بکنند حاضر بودند (کارمند) معمولی‌شان را زیر پا بگذارند و به ایشان پیشنهاد استخدام خیلی بالا بدهند که جذب بشود بیاید در مرکز تحقیقاتی Bell کار بکند ولی همه این‌ها را ول کرد رفت لبنان که بشود رئیس یک مدرسه حرفه‌ای که به بچه‌ها یاد بدهد مثلاً کارهای فنی بکنند. بعد هم وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد آن‌جا را ول کرد آمد ایران چون فهمیده بود که این‌جا بهتر می‌تواند کار بکند تا آن‌جا. این‌جا هم که آمد حالا ممکن است یادتان باشد اوایل انقلاب ایشان به عنوان نماینده مجلس انتخاب شد ولی مجلس نرفت، به عنوان وزیر دفاع در زمان مرحوم مهندس

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

بازرگان انتخاب شد می‌توانست به عنوان نماینده مجلس و وزیر خدمت بکند ولی وقتی جنگ در گرفته بود با مشکلاتی که داشتیم تشخیص داد که بهترین کار این هست که هر دو تای این‌ها را رها کند در حالی که این کارها خوب بودند؛ بهترین کار این بود که برود جبهه و آن‌جا مبارزه بکند که همه در جریانش بودند. به نظر من یک درس بسیار مهم زندگی همین است که انسان سعی بکند در هر زمان تشخیص بدهد که بهترین کاری که می‌تواند در آن زمان و مکان بکند چه هست، همان کار را بکند. بهترین نمونه معاصر ما شهید چمران است در حالی که درس خیلی خوب خوانده بود و می‌توانست هر دانشگاهی که بخواهد، هر جای دنیا تدریس بکند هر مرکز تحقیقاتی تحقیق بکند، تشخیص داد که آن کاری که کرد بکند و آخرینش این بود که در جبهه وارد بشود و بجنگد و آخر سر هم شهید شود. شهید چمران از نظر شخصیتی واقعاً بی‌نظیر بود، از نظر معلومات و این‌ها که خب حالا می‌شود گفت که دیگران هم بوده‌اند که معلومات درسی‌شان خوب بوده مثلاً در دانشگاه تهران که درس خوانده‌اند شاگرد اول شده‌اند یا به هر حال درس‌شان خوب بوده ولی ایشان نه تنها درسش خوب بود شاگرد اول بود بلکه از نظر شخصیتی بی‌نظیر بود از نظر اعتقادات عرفانی و مذهبی بی‌نظیر بود، از همه نظر بی‌نظیر بود یعنی از تمام جهات انسان بی‌نظیری بود. برای من یک افتخار بود که با ایشان از زمان دبیرستان هم‌کلاس بودم بعد در دانشگاه و بعد هم در عرصه‌های مهم‌تر با هم آشنا باشیم تا زمانی که ایشان شهید شدند. خلاصه ارزش دارد که جوانان ما زندگی ایشان را بیشتر مطالعه بکنند، بیشتر تأسی بکنند، وقتی ببینند واقعاً همان طور که شهید چمران در هر زمان تشخیص داد که بهترین کار چه هست ما هم جوان‌هایمان تشخیص بدهند که در هر زمان و مکان بهترین کار چه هست و آن را انجام دهند فقط اکتفا نکنند که حالا آن‌هایی که مثلاً خارج می‌روند حالا اسمش را گذاشته‌ایم فرار مغزها یا مهاجرت یا هر اسمی که می‌خواهیم بگذاریم بالاخره یک عده‌ای دنبال این هستند که زندگی مرفهی داشته باشند، مرفه بد نیست و آیا آن‌هایی که به خارج می‌روند، می‌روند آن‌جا کار می‌کنند یک عده درس می‌خوانند که خب می‌روند درس بخوانند ایرادی نیست باید رفت و علم را هر جایی که هست آموخت ولی آن‌هایی که کشور را رها می‌کنند مثلاً آمریکا یا کانادا زندگی می‌کنند به چه خاطری می‌روند آن‌جا؟ به خاطر این که زندگی مرفه‌تری داشته باشند؟ آیا زندگی مرفه‌تر هدف آفرینش

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

هست؟ ما روی زمین هستیم که فقط مرفه زندگی کنیم؟ چقدر این رفاه و آسایش به ما آرامش می‌دهد؟ من معتقدم که ما برای شادزیستن روی زمین هستیم، رفاه و آسایش و برخورداری از چیزهایی که امروزه داریم زندگی ما را آسان‌تر می‌کند انصافاً برای ما شادی نمی‌آورد ما باید دنبال بیشینه کردن شادی طول عمرمان باشیم که آن به نظر من هر کسی باید برای خودش تشخیص بدهد که کجا باشد و چه کار بکند که این شادی طول عمرش بیشینه شود. حالا من در این زمینه کتاب شادی و زندگی را نوشته‌ام و چند جا هم در این باره صحبت کرده‌ام بگردیم ببینیم چه کار می‌توانیم بکنیم از حالا تا پایان عمرمان که شادی روز به روز، شادی‌مان را چطور می‌اندازه بگیریم و منحنی تغییرات این شادی را بر حسب زمان رسم کنیم، چه کار بکنیم که سطح زیر منحنی تغییرات شادی بر حسب زمان ماکزیمم شود، بیشینه شود هر کسی باید برای خودش این تشخیص را بدهد و این راه را دنبال بکند.

● آقای دکتر زمانی که خبر شهادت ایشان به شما رسید شما کجا بودید؟ چه

جوری خبر رسید؟ توسط چه کسی؟

آن موقع کانادا بودم، مادرم به کانادا زنگ زد و به من خبر داد خب خیلی ناراحت شدم، من آن موقع برای فرصت مطالعاتی به دانشگاه واترلو رفته بودم، از دانشگاه شیراز رفته بودم خیلی ناراحت شدم و بالاخره دوست بسیار عزیزی را از دست دادم ولی می‌دانستم کاری که ایشان کرده کار صحیحی بوده و وقتی که اقدام کرده حتماً این ریسک را پیش‌بینی می‌کرده است، بالاخره کسی که جبهه می‌رود و به آن ترتیب می‌جنگد خطر شهیدشدن و گشته‌شدنش خیلی زیاد هست پیش‌بینی می‌کرده، ولی حاضر بوده جان خودش را به خاطر عقیده‌اش، به خاطر نظامی که شروع شده بود، نو بود و گسترش پیدا کرده بود به خطر بیندازد. خیلی ناراحت شدم و از طرف دیگر زندگی که با ایشان داشتم، تماس‌هایی که با ایشان داشتم بیشتر برای خودم یک سعادت می‌دانستم که خداوند من را با ایشان آشنا کرد که بتوانم از ایشان استفاده بکنم.

شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

● ممنون آقای دکتر، اگر فرمایش دیگری دارید بفرمایید.

عرضی ندارم؛ راجع به فرار مغزها اشاره کردم من از واژه فرار مغز خوشم نمی‌آید چون این‌ها که می‌روند مغز متفکر مملکت ما نیستند که منحصر بفردند، تحصیل کرده‌اند یا تحصیل هم نکرده‌اند



خیلی‌ها می‌روند آمریکا می‌مانند تحصیلاتی هم ندارند شما مثلاً الان بروید شهر لس‌آنجلس ایرانی آن‌جا خیلی زیاد هست همه‌ی این‌ها استاد دانشگاه نیستند عده زیادی‌شان کاسبند، بقالی دارند، پمپ بنزین دارند، تعمیرکار هستند کارهای این طوری هم دارند. این‌هایی که رفته‌اند مغز متفکر کشور ما نبوده‌اند، رفته‌اند

آن‌جا زندگی آسان‌تری داشته باشند، مرفه‌تر زندگی کنند. ما استاد دانشگاه هم داریم که آن‌جا دارند درس می‌دهند ولی بیشتر اسمش را مهاجرت بگذاریم بهتر است، مهاجرت این‌ها به خارج از کشور، تا بگوییم فرار مغزها، عده‌ای مهاجرت کرده‌اند به خاطر رفاه، به خاطر آسایش به هر دلیلی که خودشان می‌دانند، عده‌ای هم رفته‌اند و برگشته‌اند، همه‌ی اساتید دانشگاه ما می‌توانستند در آمریکا بمانند چرا نماندند؟ عشق به وطن بوده، ما اگر بتوانیم این عشق به وطن را، افتخار به ایرانی بودن را تقویت بکنیم به این ترتیب تمام آن جاذبه‌هایی که آدم ممکن است در غرب، در آمریکا و کانادا داشته باشد به لحاظ زندگی، به لحاظ احساس پیشرفت کردن، این‌ها را می‌تواند کنار بگذارد بیاید به وطنش خدمت بکند چون عاشق وطنش هست. این عشق را ما بایستی پرورش بدهیم، افتخار بکنیم که ایرانی هستیم، این را اگر ما در دانشگاهمان پرورش بدهیم، این مهاجرت ایرانی‌ها به خارج کمتر می‌شود. البته من کاملاً موافقم که برای تحصیل باید رفت هر جا که مناسب هست، به نظرم آمریکا بیشترین تولید علم را در جهان دارد، از نظر علم و تکنولوژی بی‌نظیر است باید رفت علم را فرا گرفت ولی برگشت ایران و به کشور خدمت کرد مگر این‌ها که کسی این‌جا ببیند وقتش دارد تلف می‌شود، هیچ کاری نمی‌تواند بکند که خیلی بعید است به هر حال می‌توانیم منشاء اثر باشیم و با کمال عشق و علاقه کار کنیم و شادی‌مان را در خدمت‌گذاری به افرادی که بیشترین

● شهید دکتر چمران

به روایت دکتر بهادری نژاد

وجه اشتراک را با آن‌ها داریم جستجو کنیم چون یکی از عوامل شادتر زیستن خدمت بی ریا ارایه دادن است، ما بیاییم به افرادی که بیشترین وجه اشتراک را با آن‌ها داریم و در دنیا هستند سعی کنیم به آن‌ها مؤثرترین خدمات را عرضه کنیم.